

اراده معطوف به کودتا



کورتسیو مالاپارته، تکنیک کودتا، ترجمه مدیا کاشیگر، تهران: شرکت فرهنگی-هنری آرست، ۱۳۷۵، ۱۸۳ ص، ۶۵۰۰ ریال

موضوع قدرت سیاسی از جمله مضامینی است که نه فقط طرح و کسب آن به ندرت وجه صریح و آشکاری می‌یابد که معمولاً بحث آن نیز در انبوهی از مقولات ثانوی چون مصالح اجتماعی، حکم تاریخ، تقدیر الهی و دیگر تعابیر رایج، مستتر و پنهان می‌ماند. یکی از معدود گرایش‌های فکری تاریخ معاصر جهان که به طرح و بیان بالنسبه صریحی از این موضوع نزدیک شد فاشیسم بود و رساله تکنیک کودتا نوشته مالاپارته، از نظریه پردازهای بنام این حرکت اثری مهم در این زمینه.

کورت اریک سوکرت که بعدها نام کورتسیو مالاپارته اختیار کرد فرزند مهاجری آلمانی بود که در سال ۱۸۹۸ در پراتوی ایتالیا به دنیا آمد. وی در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی با نگارش آثاری چون «موسولینی و سندیکالیسم ملی» که هنوز هم یکی از کلاسیک‌های مکتب فاشیسم محسوب می‌شود، در عرصه اندیشه و همچنین با رهبری اسکوادرها (گروه‌های حمله فاشیستی) موطنش توسکانی در همان سال‌ها، در عرصه عمل از عناصر شاخص نهضت محسوب می‌شد. در خلال سال‌های بعد (۱۹۲۵-۱۹۲۴) هم یکی از سخنگویان عمده آن بخش از جناح تندروی حزب بود که

اقدام موسولینی در پذیرش ریاست دولت را نوعی سازش تلقی می‌کردند و رویگردانی از آرمان‌های انقلاب. اگر چه با تثبیت دیکتاتوری موسولینی، مالاپارته نیز مانند تنی چند از دیگر هم‌زمانش به تدریج از فعالیت‌های سیاسی کنار کشید و در عوض به فعالیت‌های مطبوعاتی روی آورد^۱ و در سال‌های بعد نیز با انتشار کُتبی چون Kaputt در ۱۹۴۴ (قربانی، ترجمه محمد قاضی) و La Pelle (پوست، ترجمه بهمن محمصص) به شهرتی ادبی دست یافت، ولی تکنیک کودتا که برای نخستین بار در سال ۱۹۳۱ منتشر شد، اثری است سیاسی و یادگاری از دوره اول زندگی او.

عصر پُر تنش اروپای بعد از جنگ، عصر انقلاب بود و از نظر مالاپارته تکنیک انقلاب، کودتا. وی در بررسی تحولات آن دوره فقط در روسیه بلشویکی و ایتالیای فاشیست است که درک روشنی از خصوصیات این عصر و لذا توفیق و کامیابی در کسب قدرت فائقه را می‌بیند. دو بخش اول و ماقبل آخر این کتاب که بخش‌های اصلی آن نیز به حساب می‌آیند به بررسی این دو تجربه اختصاص دارد. در بخش نخست پهلوان اصلی ماجرا تروتسکی است که بر خلاف لنین و دیگر سران بلشویک که کسب قدرت را منوط به نوعی خیزش توده‌ای می‌دانستند، آن را از دیدگاهی فنی در نظر آورده و معتقد بود که باید «با تعداد محدودی افراد در منطقه‌ی محدود عمل کنیم، همه تلاش‌های مان را بر هدف‌های اصلی متمرکز کنیم و درست و قاطع به هدف بزنیم». تروتسکی مالاپارته بر این باور است که استراتژی انقلابی‌های سنت‌گرای چون لنین که «... به فراهم آمدن خیلی از شرایط مساعد نیازمند است» دیگر از کارایی لازم برخوردار نمی‌باشد، حال آن‌که «قیام» (یا کودتا) «... نیازمند هیچ چیز نیست و خودکفاست» (ص ۳۹). به نوشته مالاپارته در این دوره تنها شخصیت سیاسی دیگری به دقائق نهفته در این واقعیت مدرن پی برد بنیتو موسولینی - پهلوان اصلی فصل هفتم کتاب - بود که با پشت کردن به تمام سنت‌های انقلابی و ضد انقلابی حاکم در ایتالیای آن دوره، در سال ۱۹۲۲ «... پرچم سیاه قیام را در میلان برافراشت، تکنیسین‌ها و کارگران متخصص فاشیست همه نقطه‌های استراتژیک سازمان فنی دولت را بی‌درنگ اشغال کردند و ۲۴ ساعت دیرتر، ایتالیا به اشغال نظامی ۲۰۰ هزار پیراهن سیاه درآمد...» (ص ۱۶۳).

بخش‌های میانی این دو فصل نیز به نقد و ارزیابی عملکرد دیگر مدعیان قدرت در اروپای آن زمان اختصاص دارد: مارشال پلسودسکی در لهستان، ولفگانگ کاپ در آلمان و ژنرال میگوئل پریمو دِ ریورا در اسپانیا؛ کسانی که گرچه قصد قبضه قدرت داشتند ولی در این سعی و تلاش از الگوری کهنه و سنتی بناپارت پیروی می‌کردند که با مقتضیات عصر جدید مطابقت نداشت. چرا که می‌خواستند «... کاربرد زور را با احترام به قانون آشتی دهند و با نیروی اسلحه، انقلابی پارلمانی انجام دهند»

(ص ۱۲۷). مالاپارته در توضیح بیشتر این تلاش‌های بی‌حاصل و نیم‌بند فصلی را نیز به «بناپارته یا نخستین کودتای نوین» اختصاص داده است (صص ۱۲۶-۱۱۱) که خود تا حدودی علل ناکامی بناپارته‌یست‌های متأخری چون کاپ، پلسودسکی و پریمودریورا را روشن می‌سازد.

انتشار تکنیک کودتا در سال ۱۹۳۱ در محافل سیاسی اروپا واکنش گسترده‌ای یافت. زیرا هر یک از این محافل و گرایش‌های سیاسی یا خود در تلاش قبضه قدرت بودند یا در تلاش کوتاه کردن دست رقیب از آن. ترجمه سریع تکنیک کودتا به چند زبان در همان ایام و آرا متفاوتی که برانگیخت - که در مقدمه مؤلف بر چاپ بعدی آن به تفصیل آمده است (صص ۲۶-۱۱) - نشانه‌های گویایی هستند از این بازتاب گسترده. مع‌هذا این نکته را نیز باید در نظر داشت که اهمیت کتاب به معنای دقت آن نیست. توصیف مالاپارته از کودتای اکتبر بلشویک‌ها و تقلیل پیچیدگی‌هایش به سطح مباحث منسوب به لنین و تروتسکی ساده‌انگاری فاحشی است (صص ۳۹-۳۶). موسولینی هم به رغم آن‌که در ۱۹۲۲ بر مسند قدرت تکیه زد ولی هیچ‌گاه به قدرت فائده دست نیافت و اقتدارش تا حدود زیادی به همراهی نیروهای غیر فاشیست ایتالیا مانند کلیسا و سلطنت ... بستگی داشت. کما این‌که در سال ۱۹۴۳ نیز به محض رویگردانی این عوامل از موسولینی، دولت او نیز ساقط شد. از این رو اگر معیارهای مالاپارته را نیز بپذیریم موسولینی را هم باید در ردیف بناپارته‌یست‌های عصر خود به حساب آورد و نه تکیسین موفق انقلاب.

با این حال اهمیت تکنیک کودتا نه در دقت و جامعیت تاریخی آن که در تصویری است که از



یک لحظه گذرای تاریخ معاصر به دست می دهد. لحظه ای که در آن قدرت نه به مثابه ابزاری در تحقق این یا آن رسالت تاریخی که فقط به خاطر صرف قدرت مطرح شد و لذا طرح آن از این دیدگاه نیز مستلزم بررسی فنی و کارشناسانه ای چون تکنیک کودتا. لحظه ای که با تحقق خواست قدرت - و در مورد فاشیسم ایتالیا با به قدرت رسیدن موسولینی - پایان می گرفت. در تکنیک کودتا تنها چیزی که مورد بحث نیست اهداف و انگیزه های نهفته در پشت این قدرت طلبی هاست. موضوع بحث تخصص و تسلط داشته یا نداشته مدعیان وقت بر جوانب فنی کسب یا حفظ آن است.

گذشته از شهرت ادبی مالاپارته، یکی دیگر از مواردی که شناسایی منزلت تکنیک کودتا را در مقام یکی از آثار کلاسیک فاشیسم مخدوش ساخته، مقدمه اوست بر چاپ بعدی کتاب. وی در سال ۱۹۴۸ در یک سعی و تلاش فرصت طلبانه در توجیه گذشته خود مقدمه ای بر چاپ جدید تکنیک کودتا نوشت که در آن سعی کرده از خود چهره ای ضد فاشیست و از کتابش نیز اثری ضد فاشیستی ترسیم کند (صص ۲۶-۱۱)، که تلاشی است گمراه کننده.

رکن اصلی این تعبیر و تفسیر جدید بر واکنش تند و خصمانه ای استوار است که نازی ها نسبت به انتشار تکنیک کودتا نشان دادند. فصل آخر کتاب که در آن هیتلر به زنی قیاس شده، به انتقادی کوبنده از تذبذب پیشوا در کسب قدرت فائده اختصاص دارد (صص ۱۷۷-۱۴۵). نارضایی نازی ها از چنین نوشته ای که مالاپارته به تفصیل آن را شرح داده و موجب بازداشت و تبعید خود در ۱۹۳۳ قلمداد کرده (صص ۱۶-۱۵) کاملاً قابل درک است. ولی این اظهارات و تبعات ناشی از آن را نمی توان به عنوان سندی دال بر گرایش ضد فاشیستی ارائه داد. همدلی آشکار مالاپارته با گروه های حمله آلمانی، جناح تندرو نازی ها که تحت رهبری افرادی چون گرگور اشتراسر و ارنست روهم قرار داشته (صص ۱۷۰-۱۶۷) و اینکه در آستانه اقتدار هیتلر وجه المصالحة او با طبقه حاکم شده بودند، نشانی بود از یک نقد ناب فاشیستی از عملکرد محافظه کارانه هیتلر و نه دلیلی دال بر گرایش های ضد فاشیستی^۹. در واقع انتقادی بود مشابه آنچه که چند سال پیش خود او و همفکرانش نسبت به سازش موسولینی با طبقات حاکمه ایتالیا ابراز داشته بودند و احتمالاً یکی از دلایل اصلی صدور حکم تبعید او از سوی موسولینی نیز همین تعریض و کنایه بود و نه فقط نارضایی هیتلر. تنها در آستانه جنگ دوم جهانی بود که اتحاد آلمان و ایتالیا جنبه ای قطعی یافت. در آن سال ها یعنی در سال های مقارن با انتشار تکنیک کودتا، تضاد منافع آلمان و ایتالیا به ویژه اختلاف آن دو بر سر حقوق اقلیت آلمانی تبار شمال ایتالیا و دیگر ملاحظات استراتژیک هنوز مشترکاتی چون تشابه مسلکی فاشیسم و نازیسم را تحت الشعاع قرار داشت و آن دو کشور تا بدان حد به یکدیگر نزدیک نبودند که چنین خرده گیری هایی

را برتابند. به هر حال چندی بعد با وساطت کنت چیانو، داماد موسولینی از مالاپارته رفع تبعید شد و به کار و زندگی خود بازگشت.

در ادامهٔ رسیدگی به دیگر جوانب مقدمهٔ مالاپارته در اثبات «پیشینهٔ مبارزات ضد فاشیستی» اش از بررسی دوران «انقلابی» او - «تها در یک انقلاب درگیر بوده‌ام، اما با همهٔ وجودم و آگاهانه: انقلابی که فاشیسم را سرنگون ساخت» (ص ۱۴) - صرف‌نظر می‌کنیم، چرا که این دوره به تحولات بعد از سقوط موسولینی مربوط می‌شود که در آن تقریباً همه ضد فاشیست بودند و بررسی آن مستلزم بحثی دیگر. از این رو به همان دوران قدرت موسولینی بسنده می‌کنیم و شکوه و شکایت مدام مالاپارته از بی‌مهری‌های دستگاه (صص ۲۰-۱۶).

با آن که مالاپارته از فعالان و نظریه پردازان سرشناس مراحل نخست فاشیسم ایتالیا بود ولی از تشکیل و تثبیت نظام فاشیستی هیچ بهره‌ای نبرد. نه فقط در چارچوب نظام نو مقام و منصبی نیافت که مورد قهر و غضب گاه به گاه دستگاه نیز قرار گرفت. ولی چنین سرگذشتی نه دلیلی بر گرایش‌های ضدفاشیستی بود و نه مختص مالاپارته. تنی چند از دیگر نظریه پردازان و فعالان اولیهٔ فاشیسم نیز از سرنوشت مشابهی برخوردار شدند ولی تا جایی که اطلاع داریم بیش از آن که این بازی روزگار را ناشی از گرایش‌های ضد فاشیستی خود تعبیر کنند آن‌را نشانی دال بر انحراف موسولینی از اصول اولیهٔ فاشیسم دانستند. و در این زمینه چه نمونه‌ای گویاتر از سرگذشت آگوستینو لانتزیلو، دیگر روزنامه نگار و سندیکالیست هوادار موسولینی که هر چند او نیز بعدها همانند مالاپارته در نظام حاکم آرام و قرار نیافت ولی برخلاف او بر سر اعتقادات - درست یا نادرست - خود ماند؛ یعنی هنگامی که در پی کودتای شاه و باداگلیو در ژوئیهٔ ۱۹۴۳ موسولینی از اریکهٔ قدرت برکنار شد و چندی بعد به کمک آلمان‌ها در شمال ایتالیا مستقر گردید، به عوض آن که مانند مالاپارته «ضد فاشیست» شود و مدعی گردد که از اول هم ضد فاشیست بوده و در مقام رابط پارتیزان‌های کمونیست به خدمت متفقین درآید، ترجیح داد وعده‌های موسولینی را در اعادهٔ آرمان‌های اولیهٔ فاشیسم به جد گرفته و به «جمهوری سالو»، دولت مستعجل موسولینی در واپسین مرحلهٔ کار ملحق شود. از این رو با توجه به مواردی از این دست جای آن دارد که مقدمهٔ باب روز و «ضد فاشیستی» مالاپارته را بر چاپ ۱۹۴۸ تکنیک کودتا جدی نگرفته و آن را در چارچوب واقعی‌اش یعنی در مقام یکی از رسائل مهم دورهٔ مورد بحث، شناسایی و مورد بررسی قرار دهیم.

در مجموع گذشته از پاره‌ای اغلاط چاپی که به متن کتاب راه یافته‌اند^۲ و نارسایی‌هایی چون ترجمهٔ بدون توضیح برخی اسامی خاص مانند Carabinieri به «تفنگچی» (ص ۱۴۲ و ۱۴۵) و Le-

vellers به «همترازان» (ص ۱۷۶)، ترجمه فارسی تکنیک کودتا روان و دقیق است و در بیان حال و روح حاکم بر آن موفق. اگر تدریس تاریخ در این مُلک امری جدی تلقی می‌شد و یا اصولاً اگر شوق آموختنی در کار بود از ترجمه و نشر چنین رساله مهمی نیز می‌شد به عنوان اقدامی مهم در فراهم آمدن یک متن کلاسیک و درسی مناسب که بسیاری از مباحث مهم تاریخ معاصر اروپا را در خود دارد استقبال کرد و آنگاه از ناشر یا مترجم نیز ایراد گرفت که چرا در توضیح برخی از رویدادها، مفاهیم یا شخصیت‌های بالنسبه مهجور و ناشناخته‌ای که در این متن مورد اشاره قرار گرفته اند به جای مقدمه فعلی مترجم بر کتاب^۲، پیشگفتاری مناسب یا پانویست‌هایی چند نیافروده است. ولی از آنجایی که چنین زمینه‌ای در کار نیست و این کتاب نیز مانند بسیاری از دیگر کتاب‌های مهمی که بر حسب تصادف در ایران منتشر شده است آرام و سربه‌زیر به همان غربتی ره خواهد برد که دیگر کُتب مشابه ره یافتند، جای هیچگونه عیب و ایرادی نیست. حتی می‌توان گفت که ترجمه راحت و چاپ پاکیزه آن هم از سرِ ما زیاد است.

کتابخانه

یادداشت‌ها

- ۱- در سال ۱۹۴۳ مجموعه گزارش‌های او در مقام خبرنگار روزنامه کوریه دلا سِرا از جبهه شرق تحت عنوان Il Volga nasce in Europa (فوران ولگا در اروپا) منتشر شد.
 - ۲- ص ۳۴، س ۱۱۱ ص ۴۰، س ۸ ص ۸۲، س ۲۲ ص ۹۲، س ۱۱.
 - ۳- یادداشتی بیجا و نامناسب (صص ۱۰-۷) که لاجرم توضیح دیگری هم به دنبال آورد.
- بنگرید به توضیح مترجم تکنیک کودتا، جهان کتاب، شماره ۲۰ و ۲۱، شهریور ۱۳۷۵، ص